

واکاوی ساختار نحوی و کارکردهای معنایی اسم موصول در منظومه «لسان العرب فی علوم الأدب» اثر شعبان الآثاری

حمید رضا ابراهیمی آشتیانی^۱، طاهره چال دره^۲، لیلا قاسمی حاجی آبادی^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات عربی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

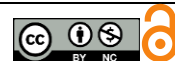
۳. استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: t.chaldareh@iau.ac.ir

چکیده

منظومه لسان العرب فی علوم الأدب اثر شعبان بن محمد بن علی الآثاری از جمله منظومه‌های آموزشی کمتر شناخته‌شده قرن نهم هجری است که با هدف آموزش مجموعه‌ای از علوم ادبی به شیوه‌ای منظوم سروده شده است. یکی از مباحث نحوی مطرح در این اثر، اسم موصول و احکام نحوی و معنایی آن است که در عین اختصار، از انسجام آموزشی و دقت علمی برخوردار است. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و بر پایه متن تصحیح‌شده منظومه، به بررسی ساختار نحوی اسم موصول و تحلیل کارکردهای معنایی آن می‌پردازد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که الآثاری در تبیین اسم موصول، ضمن پایبندی به اصول نحو کلاسیک، تلاش کرده است قواعد بنیادین را با زبانی موجز و آموزشی سامان دهد. همچنین میان ساختار نحوی و دلالت‌های معنایی اسم موصول پیوندی منسجم برقرار کرده و نقش آن را در تحقق انسجام متن، رفع ابهام مرجع و تکمیل معنا برجسته ساخته است. مقایسه این شیوه با منابع کلاسیک نحو نشان می‌دهد که منظومه لسان العرب فی علوم الأدب افزون بر ارزش آموزشی، از حیث سازمان‌دهی مطالب و شیوه ارائه قواعد نیز دارای ویژگی‌هایی است که آن را در شمار منظومه‌های آموزشی قابل توجه علوم ادبی قرار می‌دهد.

کلیدواژگان: اسم موصول، نحو، لسان العرب، الآثاری، منظومه‌های آموزشی، علوم ادبی.



شیوه استناددهی: ابراهیمی آشتیانی، حمید رضا، طاهره چال دره، و قاسمی حاجی آبادی، لیلا. (۱۴۰۶). واکاوی ساختار نحوی و کارکردهای معنایی اسم موصول در منظومه «لسان العرب فی علوم الأدب» اثر شعبان الآثاری. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۵(۲)، ۱-۱۶.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۹ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۲۰ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۲ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۳۰ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۶

The Treasury of Persian Language and Literature

An Analysis of the Syntactic Structure and Semantic Functions of the Relative Pronoun in the Didactic Poem Lisān al-‘Arab fī ‘Ulūm al-Adab by Sha‘bān al-Āthārī

Hamidreza Ebrahimi Ashtiani¹, Tahereh Chaldareh^{2*}, Leila Ghasemi Haji Abadi³

1. PhD Student, Department of Arabic Language and Literature, Ga.C., Islamic Azad University, Garmsar, Iran

2. Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Ga.C., Islamic Azad University, Garmsar, Iran

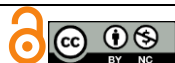
3. Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Ga.C., Islamic Azad University, Garmsar, Iran

*Corresponding Author's Email: t.chaldareh@iau.ac.ir

Abstract

The didactic poem Lisān al-‘Arab fī ‘Ulūm al-Adab, composed by Sha‘bān ibn Muḥammad ibn ‘Alī al-Āthārī, is one of the lesser-known educational poems of the fifteenth century, written with the aim of teaching a collection of literary and linguistic sciences in verse form. One of the grammatical topics addressed in this work is the relative pronoun and its syntactic and semantic rules, which, despite being presented concisely, demonstrate pedagogical coherence and scholarly precision. Using a descriptive-analytical method and drawing on the critically edited text of the poem, the present study examines the syntactic structure of the relative pronoun and analyzes its semantic functions. The findings indicate that, in his treatment of the relative pronoun, al-Āthārī adheres to the principles of classical Arabic grammar while seeking to organize its fundamental rules in a concise and pedagogically effective form. He also establishes a coherent relationship between the syntactic structure and semantic implications of the relative pronoun, highlighting its role in achieving textual cohesion, resolving referential ambiguity, and completing meaning. A comparison of this approach with classical grammatical sources demonstrates that Lisān al-‘Arab fī ‘Ulūm al-Adab, in addition to its pedagogical value, possesses distinctive features in the organization of subject matter and the presentation of grammatical rules, which place it among the noteworthy didactic poems devoted to the literary and linguistic sciences.

Keywords: *relative pronoun, syntax, Lisān al-‘Arab, al-Āthārī, didactic poems, literary and linguistic sciences.*



How to cite: Ebrahimi Ashtiani, H., Chaldareh, T., & Ghasemi Haji Abadi, L. (2027). An Analysis of the Syntactic Structure and Semantic Functions of the Relative Pronoun in the Didactic Poem Lisān al-‘Arab fī ‘Ulūm al-Adab by Sha‘bān al-Āthārī. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 5(2), 1-16.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 30 May 2026

Revise Date: 11 August 2026

Accept Date: 13 August 2026

Initial Publish: 21 August 2026

Final Publish: 22 June 2027

مقدمه

نحو عربی از بنیادی‌ترین شاخه‌های علوم زبانی در تمدن اسلامی است که از آغاز شکل‌گیری آن، افزون بر تبیین روابط اعرابی، به تحلیل ارتباط‌های معنایی میان اجزای جمله نیز پرداخته است. در میان مباحث متعدد این شاخه، «اسم موصول» جایگاهی ویژه دارد؛ زیرا این دسته از اسم‌ها افزون بر ایفای نقش نحوی، واسطه ایجاد پیوند میان مرجع و جمله موصولی بوده و از عناصر بنیادین انسجام متن به شمار می‌روند. نحویان بزرگ، از سیبویه تا ابن هشام، همواره اسم موصول را نه صرفاً یک مقوله صرفی یا نحوی، بلکه ابزاری برای تکمیل معنا و رفع ابهام مرجع دانسته‌اند (1، 2).

گسترش آموزش علوم ادبی در سده‌های میانی اسلامی موجب پدید آمدن شیوه‌های متنوع آموزشی شد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، تدوین قواعد در قالب منظومه‌های علمی بود. این شیوه، به سبب سهولت حفظ، انسجام منطقی و قابلیت انتقال مفاهیم، به‌ویژه در آموزش صرف، نحو، بلاغت، عروض و قافیه، رواج گسترده‌ای یافت. آثاری همچون ألفیه ابن مالک، ملحه الإعراب حریری و منظومه‌های متعدد نحوی، گواه این سنت آموزشی هستند (3، 4). در امتداد همین سنت، منظومه «لسان العرب فی علوم الأدب» اثر شعبان بن محمد بن علی الآثاری، از آثار ارزشمند اما کمتر شناخته‌شده‌ای است که مجموعه‌ای از علوم ادبی را در قالب منظوم ارائه کرده است. مؤلف در این اثر، قواعد علوم مختلف، از جمله نحو، را با رویکردی آموزشی، موجز و نظام‌مند تدوین کرده و سعی کرده است مهم‌ترین مباحث را در قالب ابیاتی کوتاه و قابل حفظ سامان دهد. بر اساس متن تصحیح‌شده رساله، بخش نحو این منظومه مشتمل بر مباحثی همچون اقسام کلمه، اعراب، معرفه و نکره، اسم موصول، اسم اشاره، توابع و دیگر ابواب اصلی نحو است که در ساختاری منظم ارائه شده‌اند. اسم موصول در این منظومه، تنها به معرفی اقسام آن محدود نشده است، بلکه مؤلف با گزینش قواعد بنیادین، رابطه میان اسم موصول، صله و عائد را نیز

در قالبی فشرده بیان کرده است. این ویژگی نشان می‌دهد که هدف الآثاری صرفاً انتقال قواعد نبوده، بلکه سازمان‌دهی آموزشی مفاهیم و ایجاد پیوند میان ساختار نحوی و کارکردهای معنایی نیز مدنظر وی قرار داشته است؛ امری که منظومه را از یک متن صرفاً آموزشی فراتر برده و آن را به اثری قابل مطالعه از منظر زبان‌شناسی سنتی تبدیل کرده است. با وجود ارزش علمی این اثر، بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که مطالعات انجام‌شده پیرامون لسان العرب فی علوم الأدب عمدتاً بر معرفی نسخه‌های خطی، تصحیح متن و شرح اجمالی منظومه متمرکز بوده و تاکنون پژوهش مستقلی درباره تحلیل ساختار نحوی اسم موصول و نقش آن در نظام آموزشی اثر صورت نگرفته است. همین خلأ پژوهشی، ضرورت انجام مطالعه حاضر را آشکار می‌سازد. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر متن تصحیح‌شده منظومه، در پی پاسخ به سؤالات زیر است.

۱. الآثاری اسم موصول را بر پایه چه ساختار نحوی تبیین کرده است؟
۲. مهم‌ترین کارکردهای معنایی اسم موصول در منظومه چیست؟
۳. بیان الآثاری تا چه اندازه با دیدگاه نحویان کلاسیک، به‌ویژه ابن مالک، ابن هشام و ابن عقیل، هم‌خوانی دارد؟
۴. شیوه آموزشی مؤلف چه جایگاهی در سنت منظومه‌سرایی علوم ادبی دارد؟

بر همین اساس، هدف اصلی این پژوهش، تبیین ساختار نحوی اسم موصول در منظومه لسان العرب فی علوم الأدب، تحلیل کارکردهای معنایی آن و ارزیابی جایگاه آموزشی این بخش از اثر در مقایسه با مهم‌ترین متون نحوی کلاسیک است.

پیشینه پژوهش

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که مطالعات مربوط به اسم موصول در نحو عربی را می‌توان در دو حوزه اصلی دسته‌بندی کرد: نخست، پژوهش‌های نظری درباره جایگاه اسم موصول در

نظام نحوی زبان عربی و دوم، تحقیقات مربوط به متون آموزشی و منظومه‌های نحوی.

با این حال، درباره منظومه لسان العرب فی علوم الأدب و شیوه طرح اسم موصول در آن، پژوهش مستقلی یافت نمی‌شود و همین امر، ضرورت مطالعه حاضر را آشکار می‌سازد. در منابع کلاسیک، نخستین مباحث منسجم درباره اسم موصول در الکتاب سیبویه دیده می‌شود. وی اسم موصول را در شمار معارف آورده و آن را اسمی می‌داند که دلالت آن جز با صله کامل نمی‌شود. از دیدگاه او، جمله صله و عائد، دو رکن اساسی تحقق دلالت اسم موصول‌اند و حذف هر یک موجب اختلال در معنای جمله خواهد شد (1). پس از سیبویه، ابن مالک در ألفیه و شروح آن، به‌ویژه شرح ابن‌عقیل، قواعد اسم موصول را با رویکردی آموزشی تنظیم کرد. وی ضمن تقسیم اسم موصول به خاص و مشترک، احکام صله، عائد، حذف عائد و موارد استعمال هر یک از موصولات را به‌اختصار بیان می‌کند (3، 5). این شیوه آموزشی بعدها الگوی بسیاری از منظومه‌های نحوی شد. ابن‌هشام انصاری نیز در مغنی اللیب، نگاه عمیق‌تری به کارکردهای نحوی و معنایی اسم موصول دارد. وی معتقد است که اسم موصول افزون بر نقش نحوی، از مهم‌ترین ابزارهای ایجاد انسجام کلام و تعیین مرجع است و بسیاری از ظرایف بلاغی از طریق انتخاب نوع موصول تحقق می‌یابد (2). این دیدگاه، پیوند میان نحو و معنا را برجسته ساخته و زمینه تحلیل‌های جدید زبان‌شناختی را فراهم کرده است.

در پژوهش‌های معاصر نیز اسم موصول از منظر نحو، معناشناسی و تحلیل ساختار جمله بررسی شده است. از جمله، الشیبانی و عبدالقادر در پژوهش خود با عنوان «الاسم الموصول وجمله صله فی النحو العربی: عرض وتأصیل» به بررسی جایگاه اسم موصول در نظام نحوی عربی پرداخته و نشان داده‌اند که صله موصول و عائد، نقش اساسی در تکمیل معنای موصول و تعیین مرجع آن دارند. این پژوهش از نظر تبیین مبانی نظری اسم موصول برای

پژوهش حاضر اهمیت دارد؛ بنابراین، تمرکز آن بر متون نحوی عمومی است و به بررسی اسم موصول در منظومه‌های آموزشی، به‌ویژه «لسان العرب فی علوم الأدب»، پرداخته است (6). همچنین ناشد در مقاله «الاسم الموصول: دراسة نحویة مقارنة بین اللغتين العربیة والإنجلیزیة» ساختار اسم موصول را در دو زبان عربی و انگلیسی مقایسه کرده و تفاوت‌های مربوط به صله، عائد و شیوه ارجاع را بررسی کرده است. یافته‌های این پژوهش در تبیین ویژگی‌های عمومی اسم موصول سودمند است، اما به بررسی کاربرد آن در متون منظوم نحوی عربی اختصاص ندارد (7). علاوه بر این، بررسی مقالات منتشرشده در حوزه آموزش نحو عربی نشان می‌دهد که تمرکز اغلب آن‌ها بر ألفیه ابن مالک، ملحۀ الإعراب و متون مشهور نحوی است و منظومه‌های کمتر شناخته‌شده، از جمله لسان العرب فی علوم الأدب، سهم اندکی در این مطالعات داشته‌اند. درباره خود منظومه لسان العرب فی علوم الأدب نیز پژوهش‌های موجود عمدتاً به معرفی نسخه‌های خطی، بررسی زندگی مؤلف، گزارش ساختار اثر و تصحیح انتقادی متن اختصاص یافته است. در رساله حاضر نیز این محورها به‌صورت مستقل بررسی شده و ساختار منظومه، نسخه‌های مورد استفاده و جایگاه اثر در میان منظومه‌های علوم ادبی تبیین شده است. با وجود این، تحلیل اختصاصی مباحث نحوی، به‌ویژه اسم موصول، هدف اصلی آن پژوهش نبوده است. از مجموع مطالعات پیشین می‌توان نتیجه گرفت که خلأ اصلی پژوهش در دو محور قابل مشاهده است: نخست، فقدان تحلیلی مستقل از ساختار نحوی اسم موصول در منظومه لسان العرب فی علوم الأدب؛ دوم، نبود پژوهشی که رابطه میان ساختار نحوی و کارکردهای معنایی اسم موصول را در این منظومه با رویکرد آموزشی و در مقایسه با منابع کلاسیک نحو بررسی کرده باشد. پژوهش حاضر می‌کوشد این خلأ را با تکیه بر متن تصحیح‌شده منظومه و مقایسه آن با مهم‌ترین منابع نحوی کلاسیک جبران کند.

مبانی نظری پژوهش

مفهوم اسم موصول در نحو عربی

اسم موصول یکی از اقسام معارف در نحو عربی است که دلالت آن بر مصداق معین، وابسته به جمله‌ای است که پس از آن می‌آید و در اصطلاح نحوی «صله موصول» نامیده می‌شود. نحویان کلاسیک اتفاق نظر دارند که اسم موصول بدون صله، معنای کامل و مستقلی ندارد و از این رو، صله جزء جدایی‌ناپذیر ساختمان نحوی آن محسوب می‌شود (2).

سیبویه اسم موصول را از جمله معارفی می‌داند که تعیین مرجع آن تنها از طریق صله امکان‌پذیر است. وی بر این باور است که صله، نقش تبیین‌کننده و محدودکننده مرجع را بر عهده دارد و همین ویژگی، اسم موصول را از دیگر معارف متمایز می‌کند (1).

ابن‌مالک نیز در ألفیه، موصولات را به دو دسته خاص و مشترک تقسیم می‌کند. موصولات خاص شامل «الذی، التی، اللذان، اللتان، الذین، اللاتی» و مانند آن‌هاست، در حالی که موصولات مشترک، نظیر «من» و «ما»، بسته به بافت جمله برای عاقل و غیرعاقل به کار می‌روند (5).

از دیدگاه نحویان، مهم‌ترین ویژگی اسم موصول، نیاز همیشگی آن به صله است؛ به گونه‌ای که حذف صله موجب نقص معنا و ابهام در مرجع خواهد شد. صله معمولاً جمله‌ای خبری است که پس از اسم موصول می‌آید و در آن، ضمیری به نام «عائد» وجود دارد که به اسم موصول بازمی‌گردد و میان موصول و صله پیوند معنایی و نحوی برقرار می‌کند. وجود این عائد در اغلب موارد ضروری است و حذف آن تنها در موارد خاص و بر اساس قواعد نحوی جایز شمرده شده است (2).

از منظر معناشناسی، اسم موصول علاوه بر ایجاد پیوند میان دو بخش جمله، نقش مهمی در تخصیص و تعیین مرجع ایفا می‌کند. به بیان دیگر، موصول با کمک صله، فرد یا گروهی را از میان افراد هم‌جنس مشخص می‌سازد و بدین ترتیب، ابهام موجود در اسم را

برطرف می‌کند. این ویژگی سبب شده است که اسم موصول یکی از ابزارهای مهم انسجام متن و پیوستگی معنایی در زبان عربی به‌شمار رود. نحویان متأخر نیز بر این باورند که اسم موصول افزون بر نقش نحوی، دارای کارکردهای بلاغی و سبکی است. گاهی گوینده به جای ذکر مستقیم اسم، از اسم موصول استفاده می‌کند تا توجه مخاطب را به ویژگی یا عملی که در صله بیان می‌شود معطوف سازد. در این حالت، صله موصول نه تنها مرجع را معرفی می‌کند، بلکه علت شهرت، مدح، ذم یا توصیف آن را نیز آشکار می‌سازد؛ از این رو، کاربرد اسم موصول در متون ادبی، قرآنی و لغوی، جنبه‌ای فراتر از یک ابزار صرفاً نحوی پیدا می‌کند. در آثار لغوی، به‌ویژه لسان العرب، اسم موصول «الذی» علاوه بر ایفای نقش نحوی، در تعریف واژگان و بیان شواهد شعری، قرآنی و حدیثی کاربرد گسترده‌ای دارد. ابن‌منظور در بسیاری از مدخل‌های لغوی، برای معرفی دقیق مفهوم یک واژه یا توصیف ویژگی‌های آن، از ساختارهای موصولی بهره می‌گیرد. این شیوه، ضمن ایجاد پیوند میان اجزای تعریف، موجب دقت بیشتر در انتقال معنا و رفع ابهام می‌شود و از ویژگی‌های برجسته نثر لغوی به‌شمار می‌آید. از همین رو، بررسی کاربرد اسم موصول «الذی» در لسان العرب، افزون بر تبیین جنبه‌های نحوی، می‌تواند در شناخت شیوه تعریف‌پردازی و سازمان معنایی این اثر نیز نقش مؤثری داشته باشد.

انواع اسم موصول و ویژگی‌های آن

نحویان عرب اسم‌های موصول را بر اساس گستره دلالت و نوع کاربرد به دو دسته کلی «موصولات خاص» و «موصولات مشترک» تقسیم کرده‌اند. موصولات خاص، اسم‌هایی هستند که برای جنس، شمار و گاهی حالت اعرابی معین وضع شده‌اند؛ مانند «الذی» برای مفرد مذکر، «التی» برای مفرد مؤنث، «الذان» و «اللذان» برای مثنی، و «الذین» و «اللاتی/اللانی» برای جمع. این گروه از موصولات،

بیشترین کاربرد را در متون ادبی، قرآنی و لغوی دارند و از نظر ساخت نحوی، همواره به صله نیازمندند (5).

در مقابل، موصولات مشترک شامل اسم‌هایی مانند «من» و «ما» هستند که دلالت آن‌ها به قرینه سیاق مشخص می‌شود. «من» غالباً برای عاقل و «ما» برای غیرعاقل به کار می‌رود، هرچند در برخی کاربردهای بلاغی یا مجازی ممکن است این قاعده دچار گسترش شود. همچنین واژه‌هایی مانند «ای» نیز در شرایط خاص می‌توانند نقش اسم موصول را ایفا کنند و مرجع آن‌ها از طریق صله تعیین گردد (2).

در میان موصولات خاص، «الذی» از پرکاربردترین اسم‌های موصول در زبان عربی است. این اسم علاوه بر متون قرآنی و حدیثی، در آثار لغوی و ادبی نیز فراوان دیده می‌شود و معمولاً برای معرفی یا توصیف مفرد مذکر به کار می‌رود. فراوانی کاربرد «الذی» سبب شده است که بسیاری از مباحث نحوی مربوط به اسم موصول، بر پایه بررسی این واژه شکل گیرد.

یکی از ویژگی‌های مهم اسم موصول، ارتباط ساختاری آن با صله و عائد است. صله موصول باید مشتمل بر معنایی کامل باشد و غالباً دارای ضمیری است که به اسم موصول بازمی‌گردد و آن را «عائد» می‌نامند. این ضمیر حلقه اتصال میان موصول و صله است و نقش مهمی در انسجام نحوی جمله دارد. نحویان حذف عائد را تنها در موارد محدودی، آن هم با وجود قرینه، جایز دانسته‌اند (1).

تحلیل ساختار نحوی اسم موصول در منظومه لسان العرب فی علوم الأدب

باب اسم موصول از مباحث بنیادین علم نحو است که به دلیل ارتباط مستقیم با ساختار جمله و تکمیل معنا، همواره مورد توجه نحویان بوده است. زین‌الدین شعبان بن محمد الآثاری (د. ۱۴۲۵م) در منظومه لسان العرب فی علوم الأدب، این مبحث را در قالب دو بیت خلاصه کرده است:

«صِلْ كَالَّذِي أَلَا آتِي وَمَا وَ أَلْ وَ ذُو وَ أَيْ مَنْ كَمَا مَعَ ذَا كَمَلْ»

«بِجُمْلَةٍ أَوْ ظَرْفٍ أَوْ حَرْفٍ جَرَّ بَعْدَهُ يُحْدَفُ حِينَئِذٍ مَكْمَلَةً»

اگرچه این دو بیت از نظر حجم بسیار کوتاه‌اند، اما از لحاظ علمی مجموعه‌ای از مهم‌ترین مباحث اسم موصول را در خود جای داده‌اند. شیوه آموزشی الآثاری بر اصل اختصار و گزینش مهم‌ترین عناصر هر مبحث استوار است؛ ازاین‌رو، وی تنها به ذکر اسم‌های موصول اکتفا نکرده، بلکه با ترتیب خاص واژگان، نگاه نحوی خود را نیز به خواننده منتقل کرده است. این روش، ویژگی مشترک بسیاری از متون منظوم نحوی است که هدف آن‌ها تسهیل حفظ قواعد برای دانش‌پژوهان بوده است (2، 4).

جایگاه این ابیات در ساختار آموزشی منظومه

لسان العرب فی علوم الأدب از جمله آثار است که با هدف آموزش فشرده قواعد زبان عربی سروده شده است. مؤلف در این اثر تلاش کرده است تا مباحث گسترده نحو را در قالب ابیات کوتاه و روان بیان کند؛ روشی که پیش از او در آثار مشهور نحوی، به‌ویژه ألفیه ابن مالک، سابقه داشته است. تفاوت مهم میان الآثاری و بسیاری از منظومه‌سرایان آن است که وی در اغلب مباحث، به جای ورود به اختلافات نحوی، تنها مشهورترین دیدگاه را برگزیده و آن را به‌صورت فشرده بیان کرده است. از همین رو، ابیات او بیش از آنکه جنبه مناظره علمی داشته باشند، کارکرد آموزشی دارند (4). در بحث اسم موصول نیز همین شیوه به‌خوبی مشاهده می‌شود. وی به جای آنکه مانند شارحان نحو به تعریف اسم موصول، اقسام آن، شرایط صله، احکام عائد و اختلاف نحویان بپردازد، تنها الفاظ موصول را پشت سر هم ذکر کرده و بررسی تفصیلی آن را به ذهن مدرس یا شارح واگذار کرده است. این اختصار، هرچند برای آموزش حفظی مناسب است، اما موجب می‌شود که خواننده بدون مراجعه به شروح، نتواند همه ابعاد نحوی این ابیات را درک کند. از منظر روش‌شناسی آموزشی، این شیوه بیان نشان می‌دهد که الآثاری مخاطب خود را دانش‌پژوهی می‌داند که پیش‌تر با مبانی نحو آشنا شده و اکنون در مرحله تثبیت قواعد

از طریق حفظ منظومه قرار دارد. بنابراین، ذکر صرف الفاظ برای او کافی است؛ زیرا شرح و تفسیر آن‌ها در کلاس درس یا در شروع منظومه ارائه خواهد شد.

تحلیل مصراع نخست: صَلِّ كَالَّذِي أَلَّا أَلَّتِي وَمَا وَأُلَّ

الآثاری در آغاز بیت اول، اسم‌های موصول را با «الذی» و «التي» آغاز می‌کند. این انتخاب، اتفاقی نیست؛ زیرا این دو، مشهورترین و پرکاربردترین اسم‌های موصول خاص در زبان عربی هستند و بیشترین کاربرد را در قرآن کریم، حدیث و متون ادبی دارند. نحویان نیز هنگام تعریف اسم موصول، غالباً همین دو لفظ را به‌عنوان نمونه ذکر می‌کنند؛ زیرا سایر صیغه‌ها، در حقیقت، صورت‌های تثنیه یا جمع همین دو موصول به شمار می‌آیند (2). تقدیم «الذی» بر «التي» نیز با نظام رایج در تألیف آثار نحوی هماهنگ است؛ زیرا غالباً در تقسیم‌بندی‌های نحوی، صیغه مذکر پیش از مؤنث ذکر می‌شود. این ترتیب را می‌توان در آثار سیبویه، ابن‌مالک، ابن‌هشام و ابن‌عقیل نیز مشاهده کرد. بنابراین، الآثاری در این بیت از سنت رایج نحوی پیروی کرده است. نکته قابل توجه آن است که شاعر پس از ذکر «الذی» و «التي»، از بیان سایر موصول‌های خاص، مانند اللذان، اللتان، الذین، اللاتی و اللواتی خودداری کرده است. این حذف، هرگز به معنای نادیده گرفتن آن‌ها نیست، بلکه نتیجه اقتضای وزن و ایجاز در شعر آموزشی است. از آنجا که این الفاظ همگی از لحاظ ساخت صرفی بر پایه «الذی» و «التي» شکل گرفته‌اند، ذکر دو صورت اصلی برای یادآوری مجموعه این خانواده کافی دانسته شده است. شارحان منظومه‌های نحوی نیز معمولاً این شیوه را از ویژگی‌های شعر تعلیمی می‌دانند که در آن، از ذکر جزئیات پرهیز می‌شود تا حفظ ابیات آسان‌تر گردد. پس از موصول‌های خاص، شاعر به سراغ موصول‌های مشترک، یعنی «من» و «ما» می‌رود. این ترتیب نیز کاملاً منطقی است؛ زیرا نحویان معمولاً پس از معرفی موصول‌های مختص، موصول‌هایی را بیان می‌کنند که اختصاص به جنس یا

شمار خاصی ندارند. «من» برای عاقل و «ما» برای غیرعاقل به‌کار می‌روند؛ هرچند در برخی سیاق‌های بلاغی، این دو ممکن است از کاربرد اصلی خود خارج شوند و به جای یکدیگر استعمال شوند.

همین انعطاف معنایی سبب شده است که موصول‌های مشترک در قرآن کریم کاربرد گسترده‌ای داشته باشند و مفسران در تحلیل آن‌ها به ظرایف بلاغی توجه ویژه‌ای نشان دهند (5).

یکی دیگر از نکات قابل توجه در این مصراع، آن است که شاعر هیچ تعریفی از اسم موصول ارائه نمی‌کند، بلکه مستقیماً به ذکر مصادیق می‌پردازد. این شیوه، بازتاب روش آموزشی متون منظوم است؛ زیرا هدف اصلی، تثبیت الفاظ در حافظه دانشجو است و نه بیان مباحث نظری. ازاین‌رو، شرح مفهوم اسم موصول، شرایط صله، جایگاه عائد و احکام نحوی آن، بر عهده شروع منظومه قرار می‌گیرد و متن اصلی تنها نقش یادآورنده قواعد را ایفا می‌کند.

تحلیل مصراع دوم: وَذُو وَ أَىْ مَنْ كَمَا مَعَ ذَا كَمَلْ

پس از آنکه الآثاری در مصراع نخست، مشهورترین اسم‌های موصول خاص و مشترک را برشمرد، در ادامه به اسم‌هایی اشاره می‌کند که همواره مورد بحث نحویان بوده‌اند و درباره موصول بودن آن‌ها اختلاف نظر وجود دارد. از همین رو، اهمیت مصراع دوم بیش از آن است که صرفاً ادامه فهرست اسم‌های موصول تلقی شود؛ بلکه این مصراع بازتاب‌دهنده بخشی از اختلافات نحوی میان بصریان و کوفیان و نیز بیانگر دقت علمی مؤلف در گزینش الفاظ است. نخستین واژه این مصراع «ذو» است. برخلاف استعمال مشهور «ذو» به معنای «صاحب» که از اسماء خمس به شمار می‌آید، منظور الآثاری در این بیت، «ذو»ی موصول است؛ یعنی لفظی که در برخی لهجه‌های عرب، به‌ویژه لهجه قبیله طیء، به جای «الذی» به‌کار می‌رود. نحویان از دیرباز به این کاربرد اشاره کرده‌اند و آن را از ویژگی‌های زبانی برخی قبایل عرب دانسته‌اند.

بنابراین، «ذو» در این استعمال نه به معنای مالکیت، بلکه به معنای «الذی» است و نقش اسم موصول را ایفا می‌کند (2, 4).

سیبویه نیز در الکتاب به این کاربرد اشاره کرده و آن را از شواهد اختلاف لهجه‌های عربی دانسته است. بعدها ابن‌مالک و شارحان الفیه نیز همین دیدگاه را پذیرفته‌اند و تصریح کرده‌اند که استعمال «ذو» به عنوان اسم موصول، محدود به برخی قبایل است و در زبان معیار عربی کاربرد فراگیر ندارد (3). بنابراین، از آنجا که هدف آثار نحوی، ثبت همه گونه‌های معتبر زبان عربی بوده است، نحویان آن را در شمار اسم‌های موصول ذکر کرده‌اند. ذکر «ذو» در کنار «الذی» و «من» نشان می‌دهد که الاءاری قصد داشته است تمامی اقسام مشهور اسم موصول را، حتی موارد کم‌کاربرد، در منظومه خود جای دهد. این نکته بیانگر احاطه مؤلف بر منابع کهن نحو و آگاهی او از اختلاف لهجه‌های عربی است. اگرچه دانشجویان در کاربرد عملی کمتر با این نوع موصول روبه‌رو می‌شوند، اما حذف آن از منظومه موجب ناقص ماندن تقسیم‌بندی نحوی اسم موصول می‌شد؛ ازاین‌رو، شاعر آن را نیز در کنار دیگر اقسام ذکر کرده است. پس از «ذو»، شاعر از «أی» یاد می‌کند. «أی» از جمله اسم‌هایی است که در زبان عربی کاربردهای متعددی دارد؛ گاهی اسم استفهام، گاهی اسم شرط، گاهی صفت و در مواردی نیز اسم موصول است. آنچه در این بیت مدنظر قرار گرفته، «أی» موصوله است. نحویان تصریح کرده‌اند که «أی» هنگامی اسم موصول محسوب می‌شود که به مضاف‌الیه نیاز داشته باشد و پس از آن صله‌ای بیاید که مرجع آن را مشخص سازد. برای نمونه، در عبارت «أكرم أيهم اجتهد»، واژه «أی» نقش اسم موصول را بر عهده دارد و جمله «اجتهد» صله آن به شمار می‌رود (5).

دلیل اهمیت «أی» آن است که این اسم، برخلاف «الذی» یا «من»، همواره در یک نقش ثابت ظاهر نمی‌شود؛ بلکه معنای آن وابسته به ساختار جمله است. ازاین‌رو، نحویان برای تشخیص موصول بودن یا نبودن آن، شرایطی را بیان کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها وجود

صله و امکان تأویل آن به «الذی» است. همین ویژگی سبب شده است که «أی» در میان اسم‌های موصول جایگاهی ویژه داشته باشد. الاءاری با آوردن «أی» در کنار «ذو» نشان می‌دهد که مقصود او صرفاً معرفی اسم‌های پرکاربرد نیست، بلکه ارائه تصویری نسبتاً کامل از اقسام اسم موصول است. این شیوه با روش آموزشی منظومه نیز سازگار است؛ زیرا دانشجو با حفظ همین بیت، همه اقسام مشهور اسم موصول را به خاطر خواهد سپرد و سپس در شروح، تفاوت کاربردهای هر یک را فرا خواهد گرفت. از دیگر الفاظ مهم این مصراع، «ذا» است. نحویان درباره موصول بودن «ذا» دیدگاه‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند. مشهور آن است که «ذا» هنگامی که پس از اسم استفهام «من» یا «ما» قرار گیرد، می‌تواند نقش اسم موصول را ایفا کند؛ مانند «ماذا قرأت؟» که بسیاری از نحویان «ذا» را موصول و جمله پس از آن را صله دانسته‌اند. در مقابل، برخی دیگر «ماذا» را یک اسم واحد تلقی کرده‌اند و برای «ذا» استقلال نحوی قائل نشده‌اند. این اختلاف، از مباحث مشهور نحو عربی است که در آثار ابن‌هشام، رضی استرآبادی و دیگر نحویان به تفصیل بررسی شده است (2). به نظر می‌رسد تعبیر پایانی شاعر، یعنی «اکتمل»، تنها برای تکمیل وزن شعر نیست؛ بلکه دلالت معنایی نیز دارد. گویی مؤلف می‌خواهد بگوید که با افزودن «ذو»، «أی» و «ذا»، تقسیم‌بندی اسم‌های موصول کامل می‌شود و دانشجو اکنون با همه اقسام مشهور آن آشنا شده است.

این انتخاب واژگانی نشان می‌دهد که الاءاری تنها به نظم قواعد نپرداخته، بلکه در گزینش الفاظ نیز دقت آموزشی ویژه‌ای داشته است. از منظر آموزشی، این مصراع نمونه‌ای از روش اختصار در متون نحوی است. مؤلف بدون ورود به اختلافات طولانی میان نحویان، تنها نام اسم‌های موصول را کنار هم قرار داده و شرح تفصیلی آن‌ها را به استاد یا شارح واگذار کرده است. همین ویژگی سبب شده است که منظومه وی، همانند الفیه ابن‌مالک، قابلیت

تدریس و شرح پیدا کند و در عین ایجاز، محتوای علمی قابل توجهی را در خود جای دهد (2, 4).

دلالت‌های نحوی مستفاد از ابیات الآثاری

اگرچه الآثاری در این دو بیت تنها به ذکر اسم‌های موصول پرداخته است، اما همین اختصار، مجموعه‌ای از قواعد نحوی را در ذهن مخاطب تداعی می‌کند. در واقع، هر یک از اسم‌های موصول یادشده، به‌تنهایی نماینده مجموعه‌ای از احکام نحوی هستند که در آثار نحویان به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته‌اند. از این‌رو، این دو بیت را باید مدخلی برای ورود به مباحثی همچون صله موصول، عائد، اعراب اسم موصول، جایگاه نحوی آن و کارکردهای بلاغی این ساخت دانست. نخستین ویژگی مشترک تمام اسم‌های موصول، نیاز آن‌ها به صله موصول است. برخلاف بسیاری از اسم‌های معرفه که بدون وابستگی به ساختار دیگری دلالت بر مرجع مشخص دارند، اسم موصول به‌تنهایی معنای کاملی را افاده نمی‌کند. هنگامی که گفته می‌شود «الذی»، ذهن مخاطب در انتظار شنیدن ویژگی یا عملی است که مصداق آن را مشخص کند. از این‌رو، جمله‌ای که پس از اسم موصول می‌آید، ابهام موجود را برطرف ساخته و مرجع آن را تعیین می‌کند. نحویان این جمله را «صله موصول» نامیده‌اند و آن را جزء جدایی‌ناپذیر ساختمان اسم موصول دانسته‌اند (2, 4).

اهمیت صله تا آنجاست که بسیاری از نحویان، اسم موصول را بدون صله فاقد دلالت کامل دانسته‌اند. برای نمونه، در عبارت «جَاءَ الَّذِي نَجَّحَ»، اگر جمله «نَجَّحَ» حذف شود، شنونده نمی‌تواند مرجع «الذی» را تشخیص دهد؛ اما با ذکر صله، مرجع مشخص می‌شود. از همین رو، صله از ارکان اساسی ساخت موصولی به شمار می‌آید و حذف آن جز در مواردی که قرینه‌ای روشن وجود داشته باشد، جایز نیست. دومین ویژگی اساسی، وجود عائد در صله موصول است. مقصود از عائد، ضمیری است که در جمله صله به اسم موصول بازمی‌گردد و میان آن دو پیوند نحوی برقرار می‌کند. برای

مثال، در جمله «جاء الذی أكرمته»، ضمیر «ه» در «أكرمته» همان عائد است که به «الذی» بازمی‌گردد. وجود این ضمیر، رابطه میان موصول و صله را حفظ می‌کند و سبب انسجام ساخت جمله می‌شود. نحویان بر این باورند که حذف عائد تنها در شرایط خاص و با وجود قرینه جایز است و در غیر این صورت، موجب اختلال در ساختمان جمله خواهد شد (5). نکته دیگری که از این ابیات قابل برداشت است، آن است که اسم موصول خود دارای محل اعراب است، اما صله موصول محل اعرابی ندارد. این اصل از قواعد مشهور نحو عربی است. بنابراین، اسم موصول بسته به جایگاه خود در جمله، ممکن است مبتدا، فاعل، مفعول یا مجرور باشد، اما جمله صله، صرفاً برای تکمیل معنا آمده و در اعراب نقشی ندارد. همین ویژگی، یکی از تفاوت‌های اساسی صله موصول با صفت یا حال است. از سوی دیگر، صله موصول می‌تواند به‌صورت جمله فعلیه، جمله اسمیه یا شبه‌جمله ظاهر شود. اگرچه در کاربردهای قرآنی و ادبی، جمله فعلیه بیشترین فراوانی را دارد، اما نحویان استعمال جمله اسمیه و جار و مجرور را نیز در شرایط خاص جایز دانسته‌اند. این تنوع ساختاری، یکی از عوامل پویایی نظام موصولی در زبان عربی است و موجب شده است که اسم موصول در بافت‌های گوناگون زبانی به‌آسانی به‌کار رود.

کارکردهای بلاغی اسم موصول در پرتو ابیات الآثاری

اگرچه بحث اسم موصول در اصل از مباحث علم نحو است، اما بررسی کاربرد آن نشان می‌دهد که این ساخت، افزون بر نقش نحوی، دارای کارکردهای بلاغی نیز هست. یکی از مهم‌ترین این کارکردها، تأکید بر وصف است. گوینده گاه به جای آنکه مستقیم نام شخص یا شیء را ذکر کند، او را از طریق عملی که انجام داده یا صفتی که داراست معرفی می‌کند. برای مثال، در تعبیر قرآنی «والذین يؤمنون بالغیب»، تأکید اصلی بر ویژگی ایمان به غیب است، نه صرف معرفی اشخاص. به همین دلیل، اسم موصول در

بسیاری از آیات قرآن، ابزار برجسته‌سازی صفات مؤمنان، کافران یا دیگر گروه‌هاست. از سوی دیگر، اسم موصول موجب ایجاد انسجام متنی نیز می‌شود. هنگامی که نویسنده یا گوینده می‌خواهد میان چند جمله ارتباط برقرار کند، از اسم موصول بهره می‌گیرد تا جمله دوم، توضیح‌دهنده جمله نخست باشد. این ویژگی سبب شده است که اسم موصول یکی از عناصر مهم پیونددهنده جمله‌ها در زبان عربی به شمار رود. با توجه به این نکات، روشن می‌شود که الآثاری با وجود اختصار فراوان، تنها به فهرست کردن الفاظ نپرداخته است؛ بلکه در حقیقت، کل نظام اسم موصول را در دو مصراع خلاصه کرده است. دانشجویی که این ابیات را حفظ می‌کند، با مطالعه شروح می‌تواند مباحثی چون اقسام اسم موصول، صله، عائد، اختلاف نحویان، کاربردهای قرآنی و کارکردهای بلاغی را از همین دو بیت استخراج کند. این ویژگی، ارزش آموزشی منظومه را دوچندان می‌سازد.

ارزیابی روش الآثاری در طرح اسم موصول

بررسی این دو بیت نشان می‌دهد که الآثاری در تنظیم مباحث نحوی، بیش از هر چیز به جنبه آموزشی توجه داشته است. وی از ذکر اختلاف‌های طولانی میان نحویان خودداری کرده و تنها به بیان مشهورترین اقسام اسم موصول بسنده کرده است. این روش، هرچند از نظر تفصیل علمی با آثاری چون مغنی اللیب یا شرح ابن عقیل قابل مقایسه نیست، اما برای آموزش مقدماتی و تثبیت قواعد در ذهن دانشجو بسیار کارآمد است. همچنین ترتیب اسم‌های موصول در این دو بیت، از یک منطق آموزشی پیروی می‌کند؛ بدین معنا که شاعر ابتدا موصول‌های خاص را بیان می‌کند، سپس موصول‌های مشترک را می‌آورد و در پایان، به موارد اختلافی یا کم‌کاربرد مانند «ذو» و «ذا» اشاره می‌کند. این ترتیب، همان نظمی است که در بسیاری از کتاب‌های معتبر نحو نیز مشاهده می‌شود و نشان می‌دهد که الآثاری در سرایش منظومه خود، از سنت آموزشی نحویان پیشین بهره گرفته است (2، 4). در مجموع، این دو بیت

را می‌توان نمونه‌ای موفق از شعر تعلیمی نحوی دانست؛ شعری که با وجود ایجاز، توانسته است مهم‌ترین مباحث اسم موصول را در قالبی روان و قابل حفظ عرضه کند. همین ویژگی سبب شده است که شرح و تحلیل این دو بیت، نه تنها از منظر تاریخ آموزش نحو، بلکه از دیدگاه تحلیل ساختار اسم موصول نیز ارزش پژوهشی داشته باشد و بتواند مبنای یک بررسی مستقل قرار گیرد.

بررسی اقسام اسم موصول در قرآن کریم و ارتباط آن با ابیات الآثاری

یکی از ویژگی‌های برجسته ابیات الآثاری آن است که اگرچه در نهایت اختصار سروده شده‌اند، تقریباً تمام اسم‌های موصول پرکاربرد در قرآن کریم را در بر می‌گیرند. از این رو، می‌توان این دو بیت را خلاصه‌ای از نظام اسم موصول در زبان قرآن دانست؛ زیرا موصول‌هایی که شاعر نام می‌برد، همان عناصری هستند که در ساخت نحوی بسیاری از آیات نقش اساسی دارند. بررسی نمونه‌های قرآنی نشان می‌دهد که ترتیب انتخاب‌شده از سوی الآثاری، با میزان کاربرد این اسم‌ها در قرآن نیز هماهنگی نسبی دارد. نخستین اسم موصولی که شاعر ذکر می‌کند، «الذی» است. این اسم، پرکاربردترین موصول مفرد مذکر در قرآن کریم به شمار می‌آید و در موضوعات گوناگون اعتقادی، اخلاقی و تشریعی استعمال شده است. از جمله در آیه شریفه «الذی خَلَقَكُمْ وَالَّذینَ مِنْ قَبْلِكُمْ» (بقره: ۲۱)، موصول «الذی» خداوند متعال را با صفت آفرینندگی معرفی می‌کند. در این آیه، جمله فعلیه «خلقکم» صله موصول و ضمیر مستتر در فعل، عائد به اسم موصول است. آنچه در این ساخت جلب توجه می‌کند، آن است که قرآن به جای ذکر مستقیم اسم جلاله در ادامه جمله، از اسم موصول بهره گرفته تا صفت «آفرینندگی» محور اصلی کلام قرار گیرد. همین نکته، یکی از مهم‌ترین کارکردهای بلاغی اسم موصول است که نحویان و مفسران نیز بر آن تأکید کرده‌اند (2). نمونه دیگری از کاربرد «الذی» در آیه «الذی أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» (قریش:

۴) دیده می‌شود. در این آیه نیز موصول، وسیله‌ای برای برجسته ساختن نعمت‌های الهی است. اگر عبارت به صورت اسمی عادی بیان می‌شد، این میزان از تأکید بر صفات الهی حاصل نمی‌شد. از این رو، اسم موصول در این گونه موارد علاوه بر نقش نحوی، دارای کارکرد بلاغی نیز هست. پس از «الذی»، «الآثاری» «التي» را ذکر می‌کند. کاربرد این موصول در قرآن نیز فراوان است. برای نمونه، در آیه «وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ» موصول وجود ندارد، اما در آیاتی مانند «وَأَلَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا» (انبیاء: ۹۱)، «التي» برای اشاره به حضرت مریم (ع) به کار رفته است. در این آیه نیز جمله فعلیه «أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا» صله موصول محسوب می‌شود و مرجع اسم موصول را مشخص می‌سازد. انتخاب اسم موصول به جای تصریح مستقیم به نام حضرت مریم، نشان‌دهنده آن است که ویژگی عفاف و پاکدامنی، مقصود اصلی کلام است.

از دیگر اسم‌های موصول مورد اشاره الآثاری، «من» است. این اسم، از موصول‌های مشترک به شمار می‌آید و غالباً برای عاقل استعمال می‌شود. در قرآن کریم، کاربرد «من» بسیار گسترده است؛ مانند آیه «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ» (فصلت: ۴۶). در این آیه، «من» همه انسان‌ها را بدون اختصاص به فرد یا گروه خاصی دربر می‌گیرد و همین ویژگی، یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های آن با «الذی» است. «الذی» غالباً بر فرد معین دلالت می‌کند، در حالی که «من» مفهومی عام و فراگیر دارد. به همین دلیل، قرآن در بیان قوانین عمومی و همگانی، غالباً از «من» بهره می‌گیرد. در مقابل، اسم موصول «ما» که الآثاری پس از «من» ذکر کرده، معمولاً برای غیرعاقل به کار می‌رود. برای نمونه، در آیه «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (قصص: ۶۰)، «ما» بر هر آنچه نزد خداوند است دلالت می‌کند. هرچند برخی مفسران در مواردی، «ما» را دارای دلالتی عام‌تر از غیرعاقل دانسته‌اند، اما مشهور نحویان همان کاربرد اصلی آن برای غیرعاقل است (۸). یکی از نکات جالب آن است که الآثاری، پس از ذکر این چهار اسم موصول پرکاربرد، به «أی» و «ذو» اشاره می‌کند؛ دو

اسمی که در قرآن کریم یا بسیار اندک استعمال شده‌اند یا کاربرد آن‌ها وابسته به شرایط خاص نحوی است. این ترتیب نشان می‌دهد که شاعر از نظر آموزشی، ابتدا پرکاربردترین عناصر را معرفی کرده و سپس به موارد خاص پرداخته است. چنین روشی با اصول آموزش تدریجی نیز سازگار است؛ زیرا فراگیر ابتدا با عناصر رایج آشنا می‌شود و سپس موارد استثنایی را می‌آموزد. از منظر آماری نیز، بررسی آیات قرآن نشان می‌دهد که بیشترین بسامد در میان اسم‌های موصول به «الذی» و مشتقات آن اختصاص دارد و پس از آن، «من» و «ما» قرار می‌گیرند. بنابراین، ترتیب ابیات الآثاری را می‌توان تا حد زیادی مطابق با میزان کاربرد این اسم‌ها در زبان قرآن دانست.

این هماهنگی، ارزش آموزشی منظومه را افزایش می‌دهد؛ زیرا دانشجو پس از حفظ ابیات، هنگام تلاوت قرآن، پیوسته با مصادیق عملی آن‌ها مواجه می‌شود و قواعد نحوی در ذهن او تثبیت می‌گردد. در مجموع، بررسی شواهد قرآنی نشان می‌دهد که دو بیت الآثاری صرفاً فهرستی از اسم‌های موصول نیستند؛ بلکه چکیده‌ای از نظام موصولی زبان عربی‌اند که با ساختار نحوی قرآن کریم نیز هماهنگی دارند. از این رو، می‌توان گفت که ارزش این ابیات تنها در اختصار و سهولت حفظ آن‌ها نیست، بلکه در آن است که دانشجو را به فهم کاربرد واقعی اسم‌های موصول در قرآن و متون فصیح عربی رهنمون می‌سازند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف واکاوی ساختار نحوی و کارکردهای معنایی اسم موصول در منظومه لسان العرب فی علوم الأدب اثر زین‌الدین شعبان بن محمد الآثاری انجام شد. بررسی دو بیتی که وی پیرامون موصولات سروده نشان داد که اگرچه الآثاری در قالبی بسیار موجز به معرفی اسم‌های موصول پرداخته است، اما این ایجاز به هیچ وجه به معنای فقر علمی نیست؛ بلکه شاعر با گزینش دقیق الفاظ، مهم‌ترین اقسام اسم موصول را مطابق با نظام رایج نحو

عربی گرد آورده و در قالبی آموزشی عرضه کرده است. این شیوه، یکی از ویژگی‌های برجسته شعر تعلیمی در سنت نحوی به شمار می‌رود که هدف اصلی آن، تسهیل یادگیری و حفظ قواعد برای دانش‌پژوهان بوده است. تحلیل ابیات نشان داد که ترتیب ذکر اسم‌های موصول در منظومه، بر اساس منطقی آموزشی و نحوی تنظیم شده است. الگویی ابتدا موصول‌های خاص، یعنی «الذی» و «التي» را مطرح می‌کند، سپس به موصول‌های مشترک «من» و «ما» می‌پردازد و در پایان، اسم‌هایی چون «أی»، «ذو» و «ذا» را که از نظر کاربرد یا دیدگاه نحوی ویژگی‌های خاصی دارند، ذکر می‌کند. این ترتیب با تقسیم‌بندی مشهور نحویان در منابعی همچون مغنی اللیب، شرح ابن عقیل هماهنگ است و نشان می‌دهد که مؤلف در سرایش منظومه، بر میراث نحوی پیش از خود تکیه داشته است. از سوی دیگر، بررسی مباحثی مانند صله موصول، عائد، جایگاه اعرابی اسم موصول و کارکردهای بلاغی آن نشان داد که این دو بیت، صرفاً فهرستی از اسم‌های موصول نیستند، بلکه مجموعه‌ای از مبانی نظری این باب را به صورت فشرده در خود جای داده‌اند. همچنین مطالعه شواهد قرآنی نشان داد که اسم‌های موصول یادشده، به‌ویژه «الذی»، «التي»، «من» و «ما»، از پرکاربردترین عناصر نحوی قرآن کریم به شمار می‌روند و در بسیاری از آیات، افزون

pronoun does not convey a complete and independent meaning unless it is accompanied by its *şila* (relative clause), and that the relationship between the relative pronoun and the relative clause is typically maintained through an anaphoric element known as the '*ā'id*' (resumptive pronoun) (1, 2). Within the history of Arabic grammatical education, such concepts were frequently transmitted not only through prose treatises but also through didactic poems designed to facilitate memorization and systematic

بر نقش نحوی، در ایجاد انسجام متن، تأکید بر اوصاف و انتقال دقیق مفاهیم نیز سهم بسزایی دارند. ازاین‌رو، میان نظم الگویی و کاربرد واقعی اسم‌های موصول در قرآن، هماهنگی قابل توجهی مشاهده می‌شود. در مجموع، می‌توان نتیجه گرفت که ارزش علمی ابیات الگویی تنها در اختصار و قابلیت حفظ آن‌ها خلاصه نمی‌شود، بلکه این ابیات بازتابی از نظام منسجم اسم موصول در نحو عربی هستند و با وجود ایجاز، ظرفیت فراوانی برای تحلیل نحوی، بلاغی و تفسیری دارند. ازاین‌رو، شرح و تحلیل این ابیات می‌تواند علاوه بر شناخت بهتر روش آموزشی الگویی، در فهم ساختار اسم موصول در زبان عربی و متون قرآنی نیز سودمند باشد. همچنین پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آینده، سایر ابواب نحوی منظومه لسان العرب فی علوم الأدب نیز با همین رویکرد تحلیلی بررسی و با منظومه‌های آموزشی مشهور، به‌ویژه ألفیه ابن مالک، مقایسه شوند تا جایگاه علمی این اثر در تاریخ آموزش نحو عربی روشن‌تر گردد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The relative pronoun constitutes one of the central categories of Arabic syntax because its grammatical function cannot be separated from its semantic and textual roles. In classical Arabic grammar, relative pronouns are treated as definite nouns whose referential value is completed through a following relative clause, thereby establishing a structural and semantic relationship between the antecedent, the relative pronoun, and the content of the relative clause. Classical grammarians consistently emphasized that the relative

instruction. Among these works is *Lisān al-ʿArab fī ʿUlūm al-Adab* by Zayn al-Dīn Shaʿbān ibn Muḥammad al-Āthārī, a relatively understudied didactic poem devoted to a range of literary and linguistic sciences. The work reflects a pedagogical tradition in which complex grammatical principles were condensed into metrically organized verses, thereby allowing students to memorize fundamental rules and subsequently elaborate upon them through oral instruction or commentarial literature. Al-Āthārī's treatment of the relative pronoun is particularly significant because, despite its extreme brevity, it encompasses the principal categories of Arabic relative pronouns and implicitly evokes a broader system of syntactic relations involving the relative clause, the resumptive pronoun, case function, and semantic specification (4). The present study therefore investigates the syntactic structure and semantic functions of the relative pronoun in this didactic poem, with particular attention to the extent to which al-Āthārī's presentation corresponds to the classical Arabic grammatical tradition and to the pedagogical logic that underlies his highly condensed mode of exposition.

From a theoretical perspective, the study is grounded in the classical distinction between specific and common relative pronouns in Arabic grammar. Specific relative pronouns include forms such as *alladhī*, *allatī*, *alladhāni*, *allatāni*, *alladhīna*, and *allatī/al-lāʾi*, whose use is determined by gender and number, whereas

common relative pronouns such as *man* and *mā* possess broader referential ranges and acquire more precise interpretation from their syntactic and semantic context (5). Classical grammarians also discuss forms such as *ayy*, *dhū*, and *dhā*, whose relative status depends on specific syntactic environments, dialectal usage, or interpretive analysis. Ibn Mālik and Ibn ʿAqīl organize these forms within a pedagogical system that emphasizes classification, relative clauses, resumptive elements, and conditions governing omission, while Ibn Hishām gives particular attention to the syntactic and semantic subtleties produced by different relative constructions (2, 3, 5). Sibawayh's earlier treatment also establishes the principle that the referential force of a relative pronoun is dependent upon its clause and the relation created between that clause and its antecedent (1). Modern scholarship has expanded this classical analysis by examining the relative pronoun in terms of reference, sentence structure, comparison across languages, and the interaction between the relative pronoun and its clause. Al-Shaybani and Abd al-Qadir, for example, stress the centrality of the relative clause and resumptive pronoun in completing both syntactic structure and semantic reference, while Nashid's comparative study demonstrates that Arabic relative constructions possess distinctive structural properties when compared with English (6, 7). These theoretical perspectives are particularly relevant to al-Āthārī's didactic poem because

his verses compress this extensive grammatical tradition into a small number of lexical items that function as mnemonic prompts for a much broader conceptual system.

Methodologically, the study employs a descriptive-analytical approach based on the critically edited text of *Lisān al-‘Arab fī ‘Ulūm al-Adab*. The analysis focuses on the verses in which al-Āthārī presents the relative pronouns and their syntactic complements, examining both the explicit lexical inventory of relative forms and the grammatical principles implied by their ordering and juxtaposition. The first stage of analysis identifies the relative pronouns enumerated in the poem and classifies them according to the categories established in classical Arabic grammar. The second stage examines the syntactic implications of the poet’s formulation, particularly the requirement of a relative clause, the presence or possible omission of the resumptive pronoun, and the grammatical position occupied by the relative pronoun within the larger sentence. The third stage analyzes the semantic and rhetorical functions of the relative construction, including referential specification, disambiguation, textual cohesion, descriptive emphasis, and the highlighting of qualities or actions expressed in the relative clause. Finally, the study compares al-Āthārī’s concise formulation with the presentations found in major classical grammatical sources, especially the works of Sibawayh, Ibn Mālik,

Ibn ‘Aqīl, and Ibn Hishām, in order to determine whether his treatment merely reproduces established classifications or reorganizes them according to a distinctive pedagogical rationale (1-3, 5). The analysis also considers al-Āthārī’s work within the broader tradition of didactic grammatical poetry, where mnemonic economy, metrical constraints, and instructional sequencing frequently lead to the omission of theoretical explanation while preserving the conceptual architecture required for classroom elaboration (4).

The syntactic analysis demonstrates that al-Āthārī’s presentation is highly condensed yet structurally coherent. He begins with *alladhī* and *allatī*, the prototypical masculine and feminine singular relative pronouns, and then proceeds to common and less frequent relative forms. This ordering corresponds broadly to the structure adopted in classical grammatical works, in which the most familiar specific relatives precede shared or context-dependent forms (5). The omission of dual and plural derivatives does not imply their exclusion from the grammatical system; rather, it reflects the economy of didactic verse, in which representative forms may stand metonymically for a wider morphological paradigm. Al-Āthārī’s inclusion of *man* and *mā* reflects the conventional distinction between relative forms used predominantly for rational and non-rational referents, while the presence of *dhū*, *ayy*, and *dhā* indicates an awareness of dialectal, conditional, and disputed relative

constructions discussed by earlier grammarians (2, 3). The mention of *dhū* is especially significant because its use as a relative pronoun is associated with particular Arabic dialects and differs from its better-known function as a noun meaning “possessor.” Likewise, *ayy* is syntactically versatile and functions as a relative pronoun only under particular conditions, while *dhā* may receive relative interpretation in specific interrogative constructions. By including these forms, al-Āthārī does not restrict his exposition to the most frequent items but instead presents a relatively comprehensive mnemonic inventory. His second verse further reinforces the syntactic system by indicating that the relative construction may be completed by a clause, an adverbial expression, or a prepositional phrase and by drawing attention to the resumptive element, which may under certain conditions be omitted. These principles closely correspond to the classical view that the relative pronoun is structurally incomplete without its complement and that the *‘ā’id* establishes the grammatical relation between the relative pronoun and the relative clause (1, 2).

The semantic findings reveal that the didactic treatment of relative pronouns in al-Āthārī’s poem extends beyond formal classification. The relative pronoun functions as an important device of referential determination because it enables a speaker or writer to identify a person, entity, or group through the property, action, or state expressed in the relative

clause. In this sense, the *ṣila* does not merely complete the syntax of the relative pronoun; it also specifies its referent and reduces semantic ambiguity. This relationship explains why Arabic grammarians have repeatedly emphasized the dependence of the relative pronoun on its clause and the cohesive role of the resumptive pronoun within that structure (6, 8). The relative construction also performs important rhetorical functions. Rather than naming a referent directly, a writer may employ a relative pronoun to foreground a particular attribute or action, thereby shifting interpretive attention from identity itself to the description encoded in the relative clause. This function is especially visible in Qur’anic discourse, where forms such as *alladhī*, *allatī*, *man*, and *mā* frequently contribute to characterization, generalization, contrast, and thematic cohesion. The broader grammatical tradition recognizes these constructions as instruments through which syntax and meaning converge, while modern analyses likewise emphasize the role of relative clauses in reference and textual organization (2, 7). Al-Āthārī’s pedagogical method is therefore noteworthy because a very small number of verses activate an extensive network of syntactic, semantic, and rhetorical principles. His ordering of the forms also reveals an instructional progression from the most familiar and productive relative pronouns to less frequent or structurally marked forms, suggesting that the poem was designed not as an autonomous grammatical treatise but as a

mnemonic framework to be expanded through teaching and commentary (4). In this respect, the poem demonstrates how didactic verse can preserve theoretical depth even when explicit explanation is deliberately minimized. In conclusion, the analysis shows that al-Āthārī's treatment of the relative pronoun in *Lisān al-'Arab fī 'Ulūm al-Adab* represents a concise but systematically organized account of one of the fundamental topics of Arabic syntax. The poet's selection and ordering of relative forms reflect the established grammatical distinction between specific, common, and context-dependent relative pronouns, while his reference to the relative clause and resumptive element indicates an awareness of the structural relations that make relative constructions syntactically complete. The findings further demonstrate that the relative pronoun in this didactic framework cannot be understood solely as a formal grammatical category, because its syntactic organization is closely connected with semantic specification, referential clarity, textual cohesion, and rhetorical emphasis. Al-Āthārī's method is pedagogically significant precisely because it condenses a broad and technically complex grammatical tradition into memorable verses without eliminating its conceptual foundations. The study therefore confirms that *Lisān al-'Arab fī 'Ulūm al-Adab* deserves greater attention not only as a historical example of Arabic didactic poetry but also as a source for understanding the transmission, organization, and pedagogical

reformulation of classical grammatical knowledge. Further research may extend this analytical approach to other grammatical chapters of the poem and compare them systematically with major didactic works, especially the *Alfiyya* of Ibn Mālik, in order to clarify more fully al-Āthārī's place in the history of Arabic grammatical education and the broader intellectual tradition of versified linguistic scholarship.

References

1. Sibawayh AiU. Al-Kitab. Harun Aa-SM, editor. Cairo: Maktabat al-Khanji; 1988.
2. Ibn Hisham al-Ansari AAiY. Mughni al-Labib 'an Kutub al-A'arib. Al-Mubarak M, Hamd Allah MA, editors. Beirut: Dar al-Fikr; 1985.
3. Ibn Malik MiAAiMa-A. Alfiyyat Ibn Malik. Al-Uyayni SiAa-A, editor. Riyadh: Maktabat Dar al-Minhaj lil-Nashr wa al-Tawzi'.
4. Al-Athari Za-DSbiM. Lisan al-'Arab fi 'Ulum al-Adab (The Arabic Alfiyya). Zahir Z, Naji H, editors. Beirut: Alam al-Kutub; 1986.
5. Ibn Aqil AAiAa-R. Sharh Ibn Aqil 'ala Alfiyyat Ibn Malik. Abd al-Hamid MMA-D, editor. Cairo: Dar al-Turath; 2005.
6. Al-Shaybani SAR, Abd al-Qadir FAa-A. The Relative Pronoun and Its Relative Clause in Arabic Grammar: Presentation and Theoretical Foundation. Adab al-Rafidayn. 2012(61):1-27.
7. Nashid AK. The Relative Pronoun: A Comparative Grammatical Study of Arabic and English. Al-Mustansiriya Journal of Arts. 2014(64):1-31.
8. Hasan A. Al-Nahw al-Wafi: With Connections to Refined Styles and Renewing Linguistic Usage. Cairo: Dar al-Ma'arif; 1973.